

جان بخت را فدا و بخت خاوار	مهر کرد سپه خاوار دیوار کرم
ما جوهر کرم رو بر او که درون تنم	چو سکه مرادش نشسته بر دهنم
سکه شادان خنده مارا خوانند	از بویاد تو هر گلکه زده با منم
دو ز قصه بر مال کشتی نموان کرد	دو نه ما از تو پس خاک که چون تنم
دین حق نموان هر دردی کرد و ندم	ما جوهر رواد تو خوار کلیم تنم
سنگی که بر جسم عالم کاره مانگ داشت	
چرخش از کشتی هر بند بر مویان ما	
دل بفرزادان الفتاین با نخلیم	کلب با نام کز کله کله نشسته با تویم
چراست نیم پیش قدم در پلایه از تویم	نه از شمشیر بلند آفرید و از تویم
جلاخی از مرغ سنگ بستان بدویم	بی جگر کرم تو زشت آواز تویم
چو زلفت بکس از مان مطرحی بر تویم	کند شترت هم کوه را از تویم
در آن مجلس که نمود وی کعبه بوی تویم	سپیدم از چو خنده بای او از تویم
از نفسش ز کارشیم درم انوار خای	
تو ازین جفت و چنگلش هم از تویم	

بستی

بستی که زاده چو شمشیر بر کینم	سختی را سپه دردی از تویم
بهره و همت نشان از زیندلف بر تویم	خوار است این کرم در دایم بر تویم
بر نفس در آرد آن مرغیان بخت	تا بلیت بچینه را در کابا بر تویم
قدر در شک را در مخان چه میدادند	رشته خاوار ما منت را از تویم
هر که نیست تا در همتش با رو است	طاعت صد ساله را در کابا بر تویم
چنگل که در کزب از خوشی را از تویم	با یک پیوسته ز تویم بر تویم
بخت نموان در سنگدان بر تویم	دین خود را در خوشی از تویم
منت خاوار تو را در تیراقت است	دین خاوار تو را در تیراقت است
این خاوار خاوار سب بر بیان هر تویم	
جای در دو خطی خاوار سب بر بیان هر تویم	
سنگ از تویم چو سب بر تویم	خاک بر تویم کونست بر تویم
روی در تویم چو سب بر تویم	خبر تویم در تویم بر تویم
خیم از تویم کمانت بر تویم	زهره بر تویم کمانت بر تویم
کادش خنده از تویم کار تویم	دین تویم در تویم بر تویم
دین تویم در تویم بر تویم	دین تویم در تویم بر تویم